**ایران در دوران باستان**

**نویسنده : بهرامی، عسکر**

ایران در شرق باستان. ارنست هرتسفلد. ترجمه همایون صنعتی‏زاده. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [و] دانشگاه شهید باهنر (کرمان). 1381 ش. ده + 371 + صد و سی و یک ص (تصویر).

ارنست امیل هرتسفلد در 23 ژوئیه 1879 م. در آلمان دیده به‏جهان گشود. وی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، نخست در مدرسه عالی فنی شارلوتن‏بورگ دوره کارشناسی معماری را گذراند و سپس از دانشگاه برلین دکترای فلسفه گرفت و در همانجا نیز استادیار درس جغرافیای تاریخی شد و همزمان در موزه دولتی پروس هم به کار پرداخت.

هرتسفلد از سال 1930 تا 1935 م. استاد رشته زبانشناسی شرقی دانشگاه برلین بود و به‏ویژه فارسی باستان و پهلوی را تدریس می‏کرد. وی در سال 1936 م. به آمریکا رفت و در مؤسسه مطالعات عالی دانشگاه پرینستن مشغول فعالیت شد.

هرتسفلد نخستین‏بار به سال 1903 م. به ایران آمد و تقریبا تا پایان عمر، بخش عمده کار وی کاوش و بررسی باستان‏شناختی نواحی مختلف ایران و عراق و سوریه بود. وی سرانجام در 21 ژانویه 1948 م. در شهر بال سوئیس درگذشت.

طی سالهای حضور هرتسفلد در ایران کسانی چون ملک‏الشعرای بهار و غلامرضا رشید یاسمی نزد وی پهلوی آموختند، و درواقع او بنیانگذار آموزش این زبان در ایران است.

هرتسفلد که با کشف سی‏هزار لوحه تخت‏جمشید موفق به گشودن راز ساخت تخت‏جمشید شد، تا پایان عمر بیش از 190 کتاب، رساله، و مقاله از خود به یادگار گذاشت. ازجمله این کتابها، یکی هم اثر جنجال‏برانگیز او با عنوان زردشت و جهان او است که پس از مرگش در سه‏جلد انتشار یافت. این اثر که سرشار از اطلاعات مهم درباره ایران باستان است، نظرهایی را هم در بردارد که ایرانشنـاسـان، ازجمله والتر بـرونـوهنینگ (در زردشت، سیاستمدار یا جادوگر) به نقد و ردّ آنها پرداخته‏اند.

هرتسفلد پس از سالها کاوش و مطالعه درباب آثار و نواحی باستانی ایران، به سال 1934 م. نتایج کار خود را در قالب هشت سخنرانی، در آمریکا، ارائه کرد و چند سال بعد با اعمال اصلاحات و گسترش‏دادن آنها، مجموعه‏ای فراهم آورد که در سال 1941 م. منتشر شد. چاپ مجدد این کتاب به تاریخ آوریل 1976 م. [ اردیبهشت‏ماه 1355 ش.] در تهران صورت گرفت و اینک پس از گذشت بیش از شصت سال، ترجمه فارسی آن منتشر شده است.

ترجمه فارسی دو مقدمه از مترجم و مؤلف دارد و متن آن دارای چهار فصل، یادداشتها، فهرستها، و نمایه است. کتاب علاوه بر 421 طرح مندرج در متن، پیوستی حاوی 131 لوحه (عکس و طرح) دارد که بر روی کاغد گلاسه چاپ شده است.

در فصل نخست، با عنوان «دوره پیش از تاریخ (قبل از اختراع خط)»، مؤلف با بررسی تطبیقی آثار به‏دست‏آمده از نقاط باستانی ایران و نواحی مجاور، به‏ویژه بین‏النهرین، کوشیده است جلوه‏های فرهنگی منطقه را به همراه تأثیرگذاریهای متقابل در عصر یادشده، و درواقع در بخش پایانی عصر حجر و عصر مس، بررسی کند. وی به هنگام مطالعه و تحلیل سفال فلات ایران، از شباهتهای آن با سفال اروپا و چین یاد می‏کند. هرتسفلد یادآور می‏شود که هرچند معمولاً این شباهتها را حاصل تماس مستقیم می‏دانند، با این حال گاه حتی لازم نیست که تماسی ـ چه مستقیم و چه غیرمستقیم ـ وجود داشته باشد، زیرا شکلها، نمادها و اندیشه‏ها، گاه حرکت می‏کنند و انتقال می‏یابند.

نویسنده سپس با بررسی شواهدی از متون قدیم، به‏ویژه «عهد عتیق»، می‏کوشد ثابت کند که معدنکاران، آهنگران، و پیله‏وران دوره‏گرد، سرتاسر قاره‏های آسیا و اروپا را می‏پیمودند تا محصولات خود را در جوامع آن روز عرضه کنند. بدین‏سان در نواحیی که هیچ‏گونه ارتباط دیگری با هم نداشتند، صنایع محلی تازه‏ای سربرآوردند که تمام آنها از سرچشمه‏ای مشترک و واحد آغاز شده بودند و سپس در طول زمان در جهتهای گوناگون تحول یافتند. وی سپس نتیجه می‏گیرد که اشیاء و ساخته‏های فلزی شواهدِ کافی و مناسب نیستند که با آنها بتوان وجود روابط نژادی و قومی میان کاربران آنها را ثابت کرد. به گفته وی، با این حال، ظاهرا در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد مردمان نواحی مرزهای شرقی عراق (کرکوک و اَرَپَه) با بومیان ساکن فلات ایران روابط نزدیکی داشته‏اند.

در فصل دوم، با عنوان «سپیده‏دم تاریخ»، نویسنده این عقیده را مطرح می‏کند که میان سرزمینهای شمالی فلات ایران و نواحی جنوبی آن تفاوتهای آشکاری وجود داشته است. با این حال از شواهد باستان‏شناختی چنین برمی‏آید که این دو بخش پیوسته با یکدیگر در ارتباط بوده‏اند و تفاوتهای موجود چندان نیست که تصور رود در این دو بخش، دو نژاد مختلف می‏زیسته‏اند. وی می‏افزاید که در پس تفاوتهای شمال و جنوب فلات ایران، حضور تمدنی بیگانه را می‏توان حس کرد که چه‏بسا خاستگاه آن دشتهای میان جیحون و سیحون بوده است.

فصل سوم با عنوان «عصر هخامنشیان»، به بررسی معماری ایران در این عصر می‏پردازد و به‏ویژه شرحی مفصل و دقیق درباره معماری تخت‏جمشید و کاخهای آن به دست می‏دهد. وی در همین راستا هنر پیکرتراشی هخامنشی را هم، که جلوه‏های فراوان دارد، بررسی می‏کند و بحثی کوتاه و درعین‏حال جالب درباره نماد مشهور زردشتی (قرص بالدار) می‏آورد و تفاوت و شباهتهای آن را با خاستگاهش، یعنی قرص بالدار آشوری، یادآور می‏شود.

در فصل چهارم که به «دوره‏های اشکانی و ساسانی» اختصاص دارد، نویسنده نخست این باور خود را مطرح می‏سازد که «در تاریخ پنج‏هزارساله شرق باستان، زخمی عمیق‏تر از فتوحات اسکندر مقدونی نمی‏توان یافت» و بلافاصله می‏افزاید: «تا به حال شیئی باستانی متعلق به دوره اسکندر پیدا نشده است که اثر این جراحت و بریدگی در آن دیده نشود» (ص 280). وی چهارصد سال دوره اشکانی (200 ق.م. تا 200 م) را روزگار اسفناک انحطاط و ابتذال هنر در ایران می‏داند و براین باور است که جنبش هنری هخامنشیان که در زمان داریوش و خشیارشا به اوج خود رسید، بی‏گمان پیش از حمله اسکندر دچار زوال و انحطاط شده بود. با این حال آشوبهای حاصل از حمله و قتل و غارت اسکندر موجب گسسته‏شدن رشته سنتی هنر، و حتی نابودی انواع حرفه‏ها و صنایع شد.

پس از اسکندر، با تسلیم‏شدن در برابر فرهنگ غرب، پدیده موسوم به یونانی‏مآبی رونق گرفت و ایرانیان با تقلید سطحی و کورکورانه از جلوه‏های فرهنگ یونانی، نسبت به جوهره آن بیگانه ماندند. یونانی‏مآبی که زیربنای آینده روشن و پرفروغ غرب را ایجاد کرد، در ایران فاجعه‏آمیزترین و مخرب‏ترین تأثیرها را داشت.

نویسنده برای تحول هنر ساسانی سه مرحله در نظر می‏گیرد: هنر مرحله نخست (سده سوم میلادی) آکنده از عناصری است که از اشکانیان یونانی‏مآب به میراث مانده بود؛ در دوره بعد (سده‏های چهارم و پنجم) جنبش طرد عناصر یونانی، و درواقع حرکت روزافزون یونانی‏زدایی، شکل گرفت؛ و سرانجام در سده‏های ششم و هفتم، که این تحول در پایان راه بود، رویداد دیگری به وقوع پیوست و سپاه عرب سراسر ایران را گرفت. ولی به گفته وی از آنجا که اعراب، برخلاف یونانیان، تمدنی برتر با خود نیاورده بودند، حیات هنری ایران از این تندباد جان سالم به در برد و هنر ساسانی که با پذیرش عنصر قومی تازه‏ای جوان شده بود، در واکنش دیرینه آسیا در برابر اروپا، که اکنون در قالب اسلام رخ نموده بود، عاملی به مراتب نیرومندتر از پیش گردید.

دشواری ترجمه چنین کتابی، با انبوهی از اصطلاحات تخصصی و نامهای خاص، بر کسی پوشیده نیست. مترجم، با همکاری ویراستار کتاب (زهره بهجو)، این راه دشوار را تا حد زیادی با موفقیت پیموده است؛ با این حال، کتاب همچنان کاستیهایی دارد که به پاره‏ای از آنها نمونه‏وار اشاره می‏شود:

**امانت‏داری در ترجمه**

مترجم در مقدمه خود یادآور شده است که «به هنگام نقل مفاهیم موردنظر مؤلف» کوشیده «تا سرحد امکان رعایت امانت را بنماید، امّا یکی دو جا ناچار شد جمله‏ای را حذف کند ...» وی در ادامه پاره‏ای حدسهای مؤلف یا موارد اختلاف سلیقه مؤلف با دیگر مستشرقان و نیز مطالب کهنه شده را ازجمله حذفها دانسته است. گفتنی است که نقل این موارد هیچ‏گونه خللی به کتاب وارد نمی‏کرد، بلکه برعکس حذف آنها اینک امانت‏داری مترجم را خدشه‏دار کرده است و توضیح ایشان درباب ناگزیربودن از این کار نیز پذیرفتنی نیست. به نظر می‏رسد مقوله امانت‏داری بایستی جدیتر گرفته شود. هیچ مترجمی، ولو صاحب صلاحیت و واجد مرتبه‏ای علمی بالاتر از نویسنده، حق دخل و تصرف در متن را ندارد، البته جز در موارد حادِ حساسیت‏برانگیز. دست بالا مترجم می‏تواند نظر مخالف خود یا دیگران را در یادداشتها بیاورد.

با این حال، مترجم جز این موارد، در چندین‏جای دیگر نیز به حذف مطالب دست زده است. ازجمله در ص 346 (یادداشت 23) پس از واژه «پردیزه»، معنای آن «محوطه، حصار، محصور» حذف شده است. در ص 355 (یادداشت 6، دوسطر پایانی) حاوی اشاره‏های بطلمیوس به ناحیه‏ای در کرمانیا و برابرهای فارسی باستان و فارسی نوِ آن نیز از قلم افتاده است. متن یادداشت 31 (ص 357) نیز ترجمه نشده است.

**غلط ترجمه**

ص 1، س 15 : به جای اصطلاحات «عصر حجر» و «عصر نوسنگی»، باید به ترتیب «نوسنگی» و «عصر مس» بیاید. «عصر مفرغ» هم افزوده مترجم است.

ص 358، یادداشت 43 : «حیوانات وحشی»، در اصل «سگان» درست است.

ص 356، س 25 : ترجمه درست verbal، «فعلی» است، نه «اسمی» یا «از عوامل اسم».

ص 357، یادداشت 22 : locative ، حالت دری اسم است نه الزاما اسم مکان.

ص 360، یادداشت 5 : «این تاریخ اخیر ...»، درست آن چنین است: «این تاریخ، اخیرا ... مورد تردید قرار گرفته است.»

ص 309، س 10 : «آتشی که نیاز به ...»، در اصل: «آتشِ خورنده‏ای که ...».

ضبط نادرست اعلام و برخی اصطلاحات

ص 281، س 7 (و جاهای دیگر): میترا á میثره

جاهای مختلف: اهورمزدا á اهوره‏مزدا (یا دست کم اهورَمزدا)

ص 287، س 15 : ایزیدور اهل خاراکس á ایزیدور خاراکسی

ص 309، س 9 : زمیاد á زامیاد؛ قومیس á قومس

ص 309، س 10 : اخورنه خورته á اخورته خورنه

ص 346، یادداشت 14 : سکره á چکره

ص 356، یادداشت 20 : اریا نام ویجو و هویه داتی یایه á آریانام وَیجو وهویا داتیَیا (مطابق قرائت هرتسفلد در متن اصلی)

ص 355، یادداشت 169 : چو á جو

ص 356، یادداشت 15 : سوبرایی á سوباری یا سوباریایی

مترجم طی یادداشتهایی توضیحاتی درباره پاره‏ای موارد آورده که برخی از آنها مفید می‏نمایند؛ اما مواردی را هم می‏توان یافت که اظهار نظر شخصی مترجم فاقد مبنای علمی و به دور از شأن اثری پژوهشی چون کتاب حاضر است. نمونه‏ای از این دست توضیح (البته بدون مأخذ) در مورد ارتباط واژه‏های امروزین «کس و ناکس» با قوم «کس» یا همان «کاسپی‏ها»ست.